

قضیه معراج بین بوعلی سینا و علامه سنگلجی

خدا خیر بدهد به خاندان سنگلجی که هرچه هستند از برای اسلام خیر و برکتند. من مقاله معراج آیه‌الہ سنگلجی را بدقت خواندم برای اینکه می‌دانستم بر اثر نشر معراجنامه بوعلی در مجله مهر نوشته بودند. معظم له در این مقاله اشاره‌ئی بمعراجنامه بوعلی نکرده بود ولی معلوم بود که برای رد آن و بیرون آوردن اذهان جوانان از شک و ریب نوشته است.

معراج حضرت ختمی مرتبت «جسمانی و روحانی بوده است» «معراج حضرت رسول اکرم از ضروریات دین است» اسلام اینست و غیر از این هر چه باشد انحراف است.

آدم یا نبوت محمد بن عبدالله ایمان دارد یا ندارد، اگر ایمان دارد باید قول او را درست قبول کند و اگر ندارد چرا خود را بزحمت بیندازد و شرف کند، یک دفعه بگوید شفا لوی. بگوید معراجی نبوده و تمام این حرفها دروغ است و خود را راحت کند.

اما معراجنامه بوعلی؟ هر کس اندک امامی با اصول عقاید مسلمانان و فرقی مدعی اسلام داشته باشد می‌داند که این معراجنامه مال بوعلی نیست و جعل اسماعیلیه است.

کتاب فلسفی اسماعیلیه همه اینطور است که احکام اسلام و اقوال پیغمبر و ائمه اطهار را بدون هیچ دلیل و قرینه‌ئی تأویل می‌دهند یا میداده‌اند و حالا برای اختلاف ایشان که معتقد باصل اسلامند باقی مانده است.

پیشینیان اسماعیلیه چنانکه مؤرخین نوشته‌اند مسلمان نبوده‌اند و برای تخریب اسلام ادعای مسلمانی کرده‌اند.

رئیس ایشان سلیمان بن ابوسعید جنابی در ایام حج با اتباع اسماعیلی خود وارد مکه شد، و خانه‌های مکه را غارت و حجاج را در حرم قتل‌عام کرد و آن‌ها را در چاه زمزم ریخت و عده‌ئی را بدون تشریفات اسلامی در حرم دفن کرد. حجر الاسود را از کعبه کند و برد در گناوه نگه داشت، و بیست و دو سال حجر الاسود آنجا بود تا بقول ابن اثیر خلیفه فاطمی بوی نوشت که عمل تو تهمت باطنی گری و فاسق مسلمانی تو را بر ما ثابت کرد، زود برو آن را بجای خود برگردان و اموال مردم مکه را که غارت کردی پس بده والا من از تو بری خواهم بود و او حرف امام خود را اطاعت کرد و سنگ را بجای خود برگرداند و اموال مردم مکه را آنچه در دست داشت نیز پس داد.

ابن اثیر این خلیفه فاطمی را خود مهدی یعنی اولین خلیفه فاطمی نوشته که به مساعدت ابو عبدالله شیمی و بنام امام زمان ظهور کرد. و چون مهدی در سال سیصد و بیست و دو در گذشته و برگرداندن حجرالاسود در سنه سیصد و سی و نه صورت گرفته این خلیفه نمیباید عبدالله مهدی بوده باشد.

این ایراد را ابن خلکان کرده و چنانکه می بینید وارد است. جنابی، در کعبه را نیز کند و برد و استار کعبه را پاره پاره و بین اتباع خود قسمت کرد، یکی روی سقف کعبه رفت که میزاب راهم بکند ولی از بالا افتاد و مرد. اسماعیلیه الموت نیز هر چه مسجد بود خراب و اذان و نماز را منع کردند تا کیا حسن اسلام آورد و تعمیر مساجد و اذان و اقامه و نماز را اجازه داد.

اینها چیزهایی است که بتواتر رسیده و غیر قابل انکار است و کسانیکه این کارها را میکنند از چارچوب اسلام خارجند و اگر چیزی برای خود درست کرده باشند و اسم آن را اسلام گذاشته باشند مربوط باسلامی که مورد اجتماع مسلمانان است نیست. اسماعیلیه همانطوریکه باشمشیر با اسلام جنگیده اند باقلم نیز جنگیده اند و از آن جمله يك فلسفه وسیعی برای تخریب اسلام یا انحراف آن از سادگی و بساطتی که داشته بوجود آورده اند.

یکی از کارهای ایشان تاویل تمام قرآن و احادیث پیغمبر و احکام اسلام و حمل آنها بر غیر ظاهر خویش است و برای هر چیزی يك باطن تراشیده اند و گفته اند مقصود باطن آنهاست نه ظاهر و باین جهت به «باطنیه» معروف شده اند. آنها بشر را بچند طبقه تقسیم کرده بودند، عوام، خواص و خواص خواص. نزد عوام میبایست تظاهر بدین زهد و تقوی کرد، یخواس باید گفت که دین برای عوام است و اما خواص باید مطابق عقل و منطق و فلسفه حرکت کنند و انبیاء فیلسوفانی بوده اند که برای هدایت بشر دین را وسیله قرار داده اند و بخواس خواص می گفتند انبیاء مردم دروغگوی حقه بازی بوده اند که دین را برای اغراض دنیوی اختراع کرده اند و آنچه باید بشر را اداره کند فلسفه است و بزرگترین افراد بشر را سقراط و افلاطون و ارسطو می شمردند و باین جهت بترویج فلسفه اهمیت زیاد دادند و در فلسفه تبصر بسزائی یافتند و دانشمندان بزرگی از عمیان ایشان برخاستند و آثار گرانبهائی بجا گذاشتند که معروفترین آنها کتاب «رسائل اخوان الصفا» است.

بعضی از علمای اسلام تصور کرده اند که اسماعیلیه می خواستند دین را با فلسفه تطبیق دهند و در تاویلات خود اشتباه می کرده اند در صورتیکه آنها قصد تخریب داشتند و در زیر این پرده دین را مستخره میکردند و بنظر من این معراج نامه بوعلی یکی از آن مستخره هاست. اسماعیلیه مخصوصاً اسماعیلیه بهره که اسماعیلیه اصیل هستند و بگس اسماعیلیه نزاری یا آقاخانی که امامشان ظاهر است امام باطن یا غایب دارند اصراری دارند که ابوعلی سینا را اسماعیلی قلمداد کنند و از قرار معلوم پدر ابوعلی نیز با اسماعیلی گری متهم بوده است. در سفری که در الترام رکاب همایونی در هند بودیم یکر و زمهمان دانشگاه اسلاعی علیگر بودیم که همانجا باعلی حضرت همایونی دکترای افتخاری تقدیم کردند.

سید ناظر سیف الدین رئیس اسماعیلیه بهره رئیس اقتخاری دانشگاه است. اودر جلسه اعطای دکترانظقی کرد و برای اثبات اینکه ایرانیها بعلم خدمت کرده اند جمعی از دانشمندان ایرانی را که همه اسماعیلی بودند شمرد و از جمله ابوعلی سینا را نام برد.

اوپسری دارد بنام یوسف نجم الدین که بسیار فاضل و دانشمند است و ما بمناسبتی باهم انس گرفتیم. گفت - حضرت والد (یعنی سید ناظر سیف الدین) نظقی کرد و نکاتسی در آن بکار برد که هیچکس ملتفت آن نشد. گفتم غیر از من. گفت آن نکات چه بود؟ گفتم از رجال ایران فقط اسماعیلیه را نام برد. گفت آری گفتم ولی ابوعلی سینا را چرا نام برد؟ گفت ما معتقدیم که ابوعلی سینا اسماعیلی بوده است. گفتم دلیل شما چیست؟ گفت قصیده نفسیه او تماماً اصطلاح اسماعیلی است، گفتم من این قصیده را خوانده ام و بعضی ابیات آنرا نیز از بر کرده ام چیزی از اسماعیلی گری در آن نمی بینم. گفت همه کس آنرا ملتفت نمیشوند، باید آدم اسماعیلی باشد تا آنرا درست بفهمد.

این حرف نجم الدین دردل من اثر کرد، نگاه مختصری بمجموعه زندگی ابوعلی کردم و دیدم نجم الدین پرپر ت نمیگوید.

میگفتند پدر ابوعلی اسماعیلی است. خودش هم از بین علوم عصر خود آنتدر بفسلفه چسبیده که سرآمد تمام علمای دنیا در این فن شده است، خوانده بودم که غزالی نیز او را تکفیر کرده، گاهی نسبت اسماعیلی گری باو میداده اند و او رد میکرده و رد کردن او نیز بارویه ئی که اسماعیلیه در تظاهر بدین وهم مذهبی عامه داشته اند دلیل اسماعیلی نبودن او نمی شود. روزی از دانشمند محترم آقای سلطان علی سلطانی بهبانی پرسیدم که دلیلی بر اسماعیلیه نبودن بوعلی دارید گفت نه.

این احتمال اسماعیلی بودن ابن سینا در ذهن من بود تا سفری که برای شرکت در جشن تخت نشینی کریم آقاخان امام اسماعیلیه ظاهر امامی بکراچی دعوت شدیم و در آنجا بایک اسماعیلی از اهل شام که مرد فاضلی هم بود آشنا شدم. او اصرار داشت که با من بحث مذهبی کند و من حاضر نمیشدم و میگفتم چه بحثی دارد امری که اگر من در خانه شما بدنیا آمده بودم حرفهای ترا میزدم و اگر شما در خانه ما بدنیا آمده بودید حرفهای مرا میزدید. اما او باستاناد آیه «انا وجدنا بائنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون» حرفهای مرا عین گمراهی میسرمد و مرا ول نمیکرد. روزی بمن گفت امامی که هیچکس باوراه ندارد و اورا نمی بیند چه فایده ئی دارد؟ گفتم این امام شما که همه او را می بینند و باو راه دارند چه فایده ئی دارد؟ گفت من باید باشما بحث کنم، گفتن من بحث نمیکنم. روز دیگری در رستوران مهمانخانه ئی که منزل داشتیم نشسته بودیم یک پروفسور بزرگ روسی که بیش از همه مذهب اسماعیلی را مطالعه کرده آنجا نشسته بود. بمن گفت هرچه میخواهی راجع بمذهب اسماعیلیه از این پرس برای اینکه هیچکس در دنیا بقدر این از مذهب اسماعیلیه اطلاع ندارد.

من از پروفسور پرسیدم که ابن سینا اسماعیلی بوده است؟ گفت ابن سینا نمیتوانسته اسماعیلی باشد برای اینکه فلسفه او با فلسفه اسماعیلیه فرق دارد، آنوقت فرق این دو فلسفه را شرح داد؛ من گفتم پس چرا اینها ادعا میکنند که ابن سینا اسماعیلی بوده؟ گفت برای اینکه

ابن سینا را نمی‌شناسند. رفیق اسماعیلی، گفت ما هیچ وقت ادعا نمی‌کنیم که ابن سینا اسماعیلی بوده است. بعد از این توضیح بر من ثابت شد که ابن سینا اسماعیلی نبوده و پس از آنکه شرح حال او را دوباره مطالعه کردم دیدم ابن سینا مؤمن با اسلام بوده است زیرا او وقتی بایکی از مسائل علمی رو بر و میشد که نمی‌فهمید و ضوم می‌گرفت و دورکت نماز می‌گذارد و دعا می‌کرد که خداوند آن مشکل را برای او حل کند و در مرض موت خود غسل کرد و بتوبه و انا به پرداخت و هر چه داشت بفقراء صدقه داد و آنچه را تصور می‌کرد بکسی بدهکار است بوی برگرداند، غلامان خود را نیز آزاد کرد.

این عمل ابن سینا دلیل بر سلامت عقیده و ایمان خالص است و گذشته از اینکه ترازو با تراز اسماعیلیه فرق داشته چنین آدمی نمیتوانسته از شمار اسماعیلیان آن زمان باشد. ممکن است اسماعیلیه این زمان واقعاً مسلمان و معتقد باشند که اسلام واقعی همین است که ایشان دارند چنانکه نجم الدین پرسیدنا طاهر سیف الدین همین عقیده را داشت و آنروز با ما نهار نخورد برای اینکه بمناسبت روزهایی که خودش آنها را «ایام البیض» می‌گفت روزه بود. در آن زمان هم عوام اسماعیلیه معتقد بوده‌اند ولی خواص خواصشان جز بفسفه یونان عقیده نداشته‌اند و باین جهت برای ترویج آن بسیار کوشیده‌اند ابن سینا را نیز بر فرض اینکه اسماعیلی بدانیم نمیتوانیم او را از درجهٔ اخص خواص پائین بیاوریم. پس این معراج نامه از آن ابن سینا نیست.

ماهیت این معراج نامه

معراج نامه بخط امام فخر الدین رازی است !

این دروغ اول. برای اینکه امام فخر اشعری بوده و عقیده اشاعره راجع بمعراج معروف است و محال است فخر رازی چنین رساله‌ئی را که مخالف مذهب و عقیده کلامی اوست بنویسد و بدون هیچگونه اظهار عقیده‌ئی آنرا بگذارد. زیرا وجود چنین رساله‌ئی بخط وی دلیل بر مذهب اوست و مذهب فخر رازی از روز روشنتر است و هیچگونه توهمی را در آن راه نیست که شاید چنین یاچنان بوده است.

حیله و تزویر را به بینید، رساله‌ئی را مطابق اسلوب خود نوشته‌اند و بدو نفر از بزرگترین علمای عصر خود نسبت داده‌اند. ابوعلی سینا تألیف و امام فخر رازی استنساخ کرده ! دیگر مرگ می‌خواهید بروید گیلان. چیزی که بزرگترین حکیم شرق تألیف کرده و امام زمان خود در دو علم نقی و عقلی تصدیق کرده ! دیگر میتواند مورد تردید قرار گیرد ؟

نویسنده یا نویسندگان (اسماعیلیه رسائل خود را متفقاً مینوشتند) این رساله خواسته‌اند باینک تیرسه نشان بزنند. اول ابن سینا را اسماعیلی کنند، دوم فلسفه خود را بنام ابن سینا و تأیید فخر رازی بعامهٔ مردم بقبولانند، سوم با جعل احادیث خنده‌دار از قول پیغمبر و تأویلهای غریب و عجیب اصل معراج بلکه اصل اسلام را مسخره کنند.

این رساله بنام علاء الدوله ابو جعفر بن کاکویه حاکم اصفهان مصدر شده و ابوعلی سینا ! در وصف او میگوید «بحقیقت معلوم است که فلک هیچ بزرگوار بی صحراء وجود و ظهور ناورده است بزرگوار تر و گرامیتر و عاقلتر و خردمندتر از ذات شریف علاء الدوله» .

ابوعلی سینا که در زمان سلطان محمود غزنوی میزیسته و با قابوس و شمشگیر منادست کرده و تاریخ کورش کبیر و یا کبخسرو و اسکندر کبیر و نوشیروان و هرون الرشید و مأمون خواننده بود و زبردست حکیم خردمندی چون ناتلی نشسته بود معتقد بوده است که «فلك بصحرای وجود و ظهور ناورده است بزرگوارتر و عاقلتر و خردمندتر از ذات شرف علاءالدوله» مثلاً حتی پنجمبر، حتی علی، حتی افلاطون و ارسطو! و چون ابوعلی سینا بعقل کل یا عقل اول معتقد بوده پس را کویه را طوری وصف کرده که گوئی عقل کل همان ذات شریف بوده است «چون منبع همه محامد و بزرگیها و معالی اوست هر کجا که اندر خاطری معنی پیدا شود قوه عقلی جهد میکند تا مگر آن معنی را بسمع (کذا) آن بزرگ رساند تا مگر آن خبر را اندر سایه آن کل مشرف شود چون همه معانی اندر خاطرها بدو مایل است گوئی عقل همه ما که مرکز عقلهای بزرگان گشته است چه که همه چیز بمرکز خود گرایده باشند الخ».

این اسلوب شعراست نه ثرا آنها مقدمه بريك كتاب علمي و آنها از، حکیم شهری مثل ابن سینا و ابن سینا عالمتر از آن بوده است که این مطالب را نداند. تمام این تملقها برای چیست؟ برای اینکه بتواند در مسأله معراج خوض کند زیرا گفتن حقیقت بدون حمایت علاءالدوله خطرناک بوده است!!

یعنی این راز در تمام مدت چند قرن مکتوم بوده و از خود پنجمبر گرفته تا یاران که در رکاب او چنگ کردند هیچکس از ترس عوام جرأت نکرد حقیقت معراج را بگوید تا علاءالدوله را کویه سایه حمایت خود را بر سر حقیقت گویان گسترده و حکیمی مثل ابوعلی سینا جرأت کرد که این حقیقت مکتوم را از پرده بیرون بیاورد و این هم یکی از اسلوبهای بیان این جماعات است که هنوز اثری از آن در ایران مانده و یادم هست که اولین مجلسی که برای رفع حجاب در شیراز تشکیل شد یکی از علماء بپاخاست و گفت ما تا امروز جرأت نمی کردیم حقیقت اسلام را بگوئیم ولی امروز چون پادشاه مقتدری پیدا شده که ما را حمایت کند بدون ترس میگوئیم که یعنی در هزار و سیصد و پنجاه سال حقایق اسلام مکتوم بوده و کسی جرأت نکرده بگوید تا وقتی ایشان رسیده اند و مصونیت پیدا کرده اند و پرده را از روی حقیقت مکتوم کشیده اند. . . . يك عبارت دیگر که داد میزند که من از قلم يك اسماعیلی ترا دیده ام اینست «اگرچه بسیار معانی لطیف و رموز اندر خاطر آید چون قابلی فاضل و عاقلی کامل نباشد ظاهر نتوان کرد که چون افشاء اسرار با بیگانه کنند غمز باشد و آنگاه گوینده مجرم گردد»!

«و چون آنکه وضع اسرار بنزدیک جاهل خطاست منع معانی عالی از عاقل ناستوده است». این همان چیزی است که گفتم اسماعیلیه بشر را بچند طبقه تقسیم کرده بودند و با هر طبقه ای مطابق ذوق و فهم او حرف میزدند تا بتوانند او را براهی که میخواستند ببرند.

این رساله نه برای عوام نوشته شده و نه برای خواص خواص بلکه برای خواص اسلام را با تاویل های غریب و عجیب از حقیقت خود منحرف سازند والا اگر برای خواص خواص بود میگفتند قضیه از اصل دروغ بوده است. ولی چنین چیزی یعنی تکذیب انبیاء را اسماعیلیه هیچوقت بقلم نمی آورده اند بلکه بازبان میگفته اند ولی با قلم گفته های ایشان را طوری تاویل میداده اند که از تکذیب بدتر بوده است.

دین برای هدایت مردم است، خواص و عوام ندارد، باید همه آنرا بفهمند، پیغمبر کاهن مصر یا جادو گر بابل نیست که الفاظ مرموز و جملات نامفهوم بگوید که خواص بفهمند و عوام نفهمند، عالم نیز باید علم خود را بهمه عرضه دارد و هر چه بتواند ساده تر و عوام فهم تر بیان کند بهتر است. اینها همه مقدمه کتاب است و حالا وارد متن بشوید تا به بیند چه هنگامه ایست.

البته شروع بمطلب بسیار لذیذ است ولی وقتی وارد مطلب میشود همه چیز را تاویل میدهد و بر غیر ظاهر خود حمل میکند آخر تاویل فاعده ئی دارد نه اینکه کوه را بشتر و الاغ را بدریا و آسمان را بمورچه و کرگدن را به فاستونی انگلیسی معنی کنند و اگر این راه باز شود تفاهم بین بشر از بین می رود و هر کسی هر چه گفت یا هر اقراری کرد می تواند بعد حاشا کند و بگوید مقصودم از این کلمات چیز دیگری بوده، مثلاً بگوید « مؤبد » یعنی « موقت » بدتر از این تاویلات نامعقول احادیث معجولی است که نقل کرده و بعد تاویل داده است مثلاً: « گفت اندوصف جبرئیل که اورا دیدم سپیدتر از برف و روی نیکو و موی جعد و برپیشانی او نشسته بود لاله الا الله، بنور چشم و ابروی باریک و هفت هزار ذوبه از یاقوت سرخ فرو هشته و سیصد هزار پرمروارید خوشاب از هم گشاده الخ !! »

بعد تمام اینها را بدون هیچ قرینه حسی یا معنوی تاویل داده. بگو تو چرا چنین حدیث معجول نامعجولی را نقل کردی که بعد معجور شوی تاویل بدهی.

جبرئیل یاقوت سرخ و زرد و پرمروارید را می خواهد چه کند و پیغمبر چرا چنین چیزی بمردم ساده عامی بگوید که بعد از چند صد سال تو بیائی و معنی کنی و بمردم بفهمانی که باطن این سخن غیر از ظاهر آنست؟ پیغمبر که باطنی نبوده که ظاهر و باطن داشته باشد.

او در میان يك مردم عوامی مبعوث شده و با زبانی ساده و عوام فهم با ایشان حرف زده است. يك چیزی یا میبایست مردم بفهمند یا نفهمند. اگر میبایست نفهمند نمیگفت و اگر میبایست بفهمند بزبانی می گفت که همه بفهمند و باطن نامفهومی نداشته باشد که بعد از چهار صد سال يك باطنی بیاید و آنرا معنی کند.

خلاصه کلام این معراج نامه از ابوعلی سینا نیست، وقت ابوعلی سینا گرانها تر از این بوده که آنرا با این یاوه ها تلف کند. محققینی که شرح حال ابوعلی را نوشته اند نیز هیچکدام نگفته اند که يك معراج تامه دارد.

اثر علامه وحیدی

لا احب الی فلین

زینروی ماه بانو وجه شبه ندارد
چون صحنه جمالت شام سیه ندارد
هم روی تست بهتر هم شامکه ندارد
هر کس تو را پرستید دائم گنه ندارد
تا گمراهان نکوبند سوی توره ندارد

گر گویمت که ماهی لطف تو مه ندارد
گر خوانمت ستاره در حیرتم دوباره
گر گویمت که مهری در مهر نیست مهری
بر هر طرف دویدم مانند تو ندیدم
علامه وحیدی جز تو نمی پرستد